

## از ستراتژی مک کریستال تا تاکتیک های پتریوس

رئیس جمهور کرزی بعد از مشوره با مشاورین نظامی و امنیتی خویش سرانجام به طرح پیشنهادی جنرال پتریوس برای ایجاد نیروهای شبه نظامی برای مقابله با شورشیان در مناطق ناامن موافقت کرد. به نظر می رسد که ناتو با اینهمه سازوبرگ نظامی و حدود دوصد هزار سرباز، از جنگ علیه طالبان عاجز آمده و اکنون به تجربه ناکام شوروی ها در افغانستان رو آورده است

واقعا اینکار میتواند گره از مشکل ناامنی ها در افغانستان بگشاید؟ آیا این کار با ستراتژی اوباما که در آن شکار قلبهای مردم افغانستان در صدر اولویتها قرار داشت، همخوانی دارد؟ آیا چنین کاری بمعنی تضعیف اردو و پولیس ملی نیست؟ اشخاص نزدیک به ارگ ریاست جمهوری می گویند که پتریوس در ملاقاتی با رئیس جمهور کرزی موضوع بمیان آوردن نیروی ملیشه را برای مقابله با طالبان مطرح کرد اما با مخالفت شدید رئیس جمهور مواجه شد. رئیس جمهور بصراحت گفت که این کار قبلا در افغانستان تجربه شده و نتیجه مطلوب از آن بدست نیامده است. بدون شک رئیس جمهور به این حقیقت توجه دارد که ملیشه های دوران حکومت داکتر نجیب با تغییر وفاداری داکتر نجیب را بدام انداختند و بصورت غیرمستقیم در کشتن وی سهم داشتند.

ملیسه های آن دوران بر بنیاد قومیت انتخاب می شدند و فرمانده شان از همان قوم می بود. مثلا شخصی ادعا می کرد که یک هزار نفر جوان از قوم وی آماده پیوستن به نیروی ملیشه اند. حکومت همین شخص را به فرماندهی این گروه می گماشت و معاش و امکانات آنها را فراهم می کرد. این گونه گروه ها رابطه بسیار ضعیفی با وزارت دفاع داشتند. سوال رئیس جمهور کرزی از پترائوس این بود که رابطه این نیروی که باید وظیفه پولیس را انجام دهد با وزارت داخله چگونه خواهد بود؟ جواب پترائوس این بود که این نیرو با نیروهای وزارت داخله هماهنگ عمل می کند اما از نظر تشکیلاتی خارج از وزارت داخله است.

سوال دوم این بود که فرماندهی این گروهها را چه کسانی بعهده خواهند داشت؟ جوابی که پتریوس داد تقریبا شباهت با نیروی ملیشه دوران کمونیست ها را کامل می کرد یعنی فرماندهی چنین گروههایی که به شکل قومی تشکیل می شود با شخص از همان قوم خواهد بود که توانمندی لازم را داشته باشد.

رئیس جمهور کرزی در برابر اصرار پترائوس، تطبیق دو شرط عمده را برای تشکیل ملیشه های جدید لازمی دانست:

نخست اینکه این نیرو باید در چهارچوب وزارت داخله بوده و بودجه آن نیز از جانب این وزارت داده شود.

دوم اینکه فرماندهی این نیرو باید از طرف وزارت داخله تعیین گردد.

پتریوس این شرایط را پذیرفت و به این ترتیب کار ملیشه سازی به شیوه کمی متفاوت تر از دوران کمونیستها آغاز شد. اکنون باید به مشکلاتی که این نیروی جدید بمیان خواهد آورد توجه نمود؛ اگر این نیرو شکل قومی را نداشته باشد و فقط نیروی مانند پولیس فعلی باشد، پس لزوم تشکیل آن چیست؟

بدون تردید خارجی ها از تشکیل این نیروی جدید اهدافی دارند که یکی از آنها کاهش تلفات نظامیان خود شان و کاهش هزینه جنگ برای امریکا در افغانستان است اما این کار می تواند تاثیرات منفی دیگری بر افغانستان داشته باشد.

آنهایکه با امریکا رابطه نزدیک دارند میتوانند با استفاده از این موقع مسلح گردند و اقوام بی ارتباط با نیروهای خارجی که تاکنون در جنگ نیز سهم نداشته اند، احساس خطر نمایند و در صدد گردند تا برای دفاع از خود به طالبان رو آورند. اینکار در دوران جهاد نیز دیده شد که چگونه اختلاف میان اقوام موجب دودستگی برای مقابله با همدیگر گردید.

هدف امریکا از این کار بجان هم انداختن اقوام در سمت جنوب افغانستان است اما وقتی مردم در مناطق ناامن اکثر ا پشتون نشین بر بنیاد قومی و با استفاده از تجربه عراق مسلح می شوند، اقوام غیرپشتون این کار را نوعی دادن جایزه به ناامنی تلقی خواهند کرد. امروز که بیش از هر زمان دیگر امکان پیروزی ناتو در این جنگ ضعیف به نظر می رسد، نگرانی از اینکه بعد از خروج نیروهای خارجی از افغانستان چه سرنوشتی در انتظار این کشور خواهد بود، موجب نگرانی بیشتر برای این اقوام می گردد.

اکنون سوال اینست که این طرح تا چه حد با ستراتژی جدید اوباما مبنی بر شکار قلبهای مردم افغانستان خواهد داشت؟ پنتاگون اعلام داشت که هیچ تغییری در ستراتژی بمیان نخواهد آمد اما تاکتیک های این جنگ تغییر خواهد کرد. یک معنی اعلام تغییر تاکتیک به این معنی بود که امریکا از بلندرفتن تلفات نظامیان خویش در افغانستان سخت نگران است و باید با تغییر تاکتیک تعداد تلفات کم شود. افغانها باید مسئولیت های بیشتری را در این جنگ بعهده بگیرند زیرا امریکا برای ابد در افغانستان باقی نخواهد ماند. حرفی که جو بایدن معاون اوباما گفت.

مهمترین موضوع در استراتژی جدید که بوسیله اوباما به تصویب رسید، جلب حمایت مردم افغانستان از این جنگ بود کاری که در گذشته هرگز جدی گرفته نشد و به همین دلیل طالبان توانستند از نارضایتی مردم از نیرو های خارجی استفاده نموده و بخش بزرگی از جنوب کشور را به آشوب بکشند.

هر چند جنگ در عراق بعد از حمله آمریکا به افغانستان صورت گرفت اما فرماندهان امریکائی بیشتر از افغانستان تحت تاثیر تجارب جنگ در عراق اند. مک کریستال هم در ابتدا وقتی به فرماندهی نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان گماشته شد، تحت تاثیر تجارب خویش در عراق قرار داشت اما بزودی دریافت که شرایط این دوکشور از هم کاملا متفاوت است هرچند او نیز تا حدی تلاش داشت تا با کسانی که سران قوم خوانده می شدند رابطه نزدیک برقرار نماید اما بزودی دریافت که بسیاری از این سران قوم تقلبی اند و از سیادت قومی جز شمله دستار چیزی در بساط ندارند اما بنظر میرسد که پترائوس هنوز هم ب فکر الگو برداری از تجارب جنگ عراق در افغانستان است. بخصوص موضوع ملیشه سازی و سپردن بخشی از بار جنگ بدوش نیروهای داخلی از تجاربی است که درکاهش خشونتها در عراق موثر بود.

امریکائی ها در عراق وقتی با تلفات شدید جانی مواجه شدند، چاره کار را در جلب حمایت سران قبایل یافتند. سران قبایل در عراق در گذشته از توجه صدام برخوردار بودند و مردم نیز بخاطر این رابطه آنان با حکومت دیکتاتوری، از آنها حرف شنوی داشتند. وقتی صدام سقوط کرد، این رابطه میان مردم قبایل و سران شان مستحکم تر شد زیرا جنگ در عراق شکل قومی و مذهبی بخود گرفت.

پس از تحمل تلفات سنگین، سرانجام امریکائی ها به این باور رسیدند که با جلب حمایت سران قبایل می توانند هم نیروهای مسلح مخالف را که در راس آنها القاعده قرار داشت تضعیف نمایند و هم از مصرف جنگ و تلفات سربازان خویش بکاهند. از جانب دیگر القاعده نیز با کشتار های کور موجب نارضایتی مردم را فراهم آورد و این احساس در میان مردم عراق اوج گرفت که القاعده یک گروه عراقی نیست و به بقای عراق و زندگی مردم عراق توجهی ندارد. این مسئله موجب گردید تا قبایل میان خود به توافقی برای مخالفت و جنگ با القاعده دست یابند.

از جانب دیگر امریکا نیز تلاش نمود تا به مردم عراق اطمینان دهد که هدف از لشکر کشی این کشور به عراق اشغال دایمی این کشور نیست. ساختار ارتش عراق پس از سرنگونی صدام حسین بحال خود باقی بود و با تغییراتی که در فرماندهی بمیان آمد این ارتش بازسازی شد. وقتی نیرو های خارجی در بعضی از مناطق وظیفه تامین امنیت را به نیروهای عراقی سپردند، در وضع امنیتی تغییرات مثبتی بمیان آمد. اعلام تقسیم اوقات خروج نیروهای خارجی از عراق و بمیان آمدن یک حکومت برخاسته از رای مردم نیز در این رابطه نقش داشت.

اما در افغانستان وضع از عراق کاملا متفاوت است. طالبان از تجارب جنگ در عراق درس گرفتند و به القاعده اجازه دست باز در افغانستان ندادند. نقش القاعده در جنگ افغانستان آموزش و کمک به نیروهای مخالف است در حالیکه در عراق فرماندهی جنگ را بعهده داشت.

طالبان با کنار نهادن اجندای بین المللی، خود را به افغانستان محدود کردند و تلاش نمودند تا با بردن جنگ به مناطق غیر پشتون نشین، با تصور یک جنگ قومی یا مذهبی مقابله کنند. از بمب گذاری های بی هدف که در عراق و حتی در کشور همسایه پاکستان جان تعداد زیادی از مردم را گرفت، در افغانستان جلوگیری شد.

اما موضوع ساختن ملیشه در افغانستان سابقه طولانی و توأم با شکست دارد. زمانیکه نیروهای اتحادشوری در افغانستان به مشکل مشابه با امروز امریکائی ها مواجه شدند، تصمیم گرفتند تا جنگ را افغانی سازند. در روستا های این کشور کندک های قومی بمیان آمد و گروه های ملیشه تشکیل شد. بعضی از این گروه های ملیشه در کابل نیز مراکزی داشتند و فرماندهان شان حتی به پادشاه مشهور شدند. این مشکل بیشتر ناشی از این ضرورت بود که سربازان اردوی افغانستان تمایلی به جنگ با مجاهدین نداشتند و تسلیم می شدند.

مشکل بزرگ ملیشه سازی اینست که نیروهای منظم دولتی را تضعیف میکند. گروه های ملیشه از نظم و دسپلین که در اردو وجود دارد اطاعت نمیکند در حالیکه از امتیازات مادی بیشتر برخوردارند. بهمین دلیل این امکان وجود دارد که سربازان اردو و پولیس به امید بدست آوردن امتیازات بیشتر و مسئولیت کمتر، صف اردو و پولیس را ترک نموده و به گروه های ملیشه بپیوندند.

تجربه گذشته نشان داده که ملیشه ها با رویه زشت شان در برابر مردم، موجب تقویت نیروهای مخالف می شوند زیرا آنها از قانون تبعیت نمی کنند و مثال های این گونه رویه زشت امروز نیز وجود دارد. همچنان در دوران جهاد بعضی از گروه های ملیشه بخاطر حفظ جان خود شان به مجاهدین باج می دادند و یک منبع تامین سلاح و مهمات مجاهدین همین ملیشه ها بودند.

جالب اینجاست که زمانی که نیروهای خارجی به افغانستان آمدند، با برنامه دی دی آر و بعد از آن دایاک سعی کردند تا به خلع سلاح نیروهای غیرقانونی بپردازند. در این برنامه ها صد ها میلیون دالر به مصرف رسید اما اکنون مجددا امریکا طرح ملیشه سازی را روی دست می گیرد و اسلحه توزیع می کند. کار توزیع اسلحه از مدتها قبل آغاز شده و

حتی سال گذشته رسانه های بین المللی خبر دادند که هزاران قبضه اسلحه که افغانستان فرستاده شده بود مفقود شده است. هیچکس نپرسید که امریکائی ها این اسلحه را به چه کسانی توزیع کرده اند. یک مثال بارز از این گونه ملیشه های ساخت امریکا نیروهای کمپاین است که تحت فرماندهی امریکائی ها فعالیت می کنند و حکومت افغانستان هیچگونه کنترولی بر آنها ندارد. در یک مورد گروهی از نیروهای کمپاین بخاطر آزادی یک مجرم به نیروهای پولیس حمله کرده و حتی فرمانده آنها را کشتند. در گذشته در افغانستان ملیشه سازی مرحله بعد از ناکامی نیروهای منظم دولتی و حامیان شان در جنگ تلقی شده است و این بار نیز این اقدام روحیه مخالفین را بلند خواهد برد و این تصور را تقویت خواهد کرد که خارجی ها قصد جدی برای کمک به اردوی ملی افغانستان را ندارند.

---

د پانو شمیره: له ۳ تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ